

# بررسی مفردات قرآن کریم

## سوره های

### تین \* علق \* قدر \* بینة

وهدیده دلشاد\*

مقدمه :

هنگامی که انسان با تمام وجود خود به تلاوت کریمه قرآن مجید می پردازد روح و جانش لبریز از عطر معنویت می گردد و این به خاطر آسمانی بودن قرآن کریم است که با وجوه مختلف اعجاز در قلب و جان هر شنونده ای تأثیری شگرف می گذارد؛ اما فهم آیات قرآن کریم برای هر کسی - مخصوصاً کسانی که به زبان قرآن یعنی زبان عربی مسلط نیستند - دشوار می نماید، ولی خوشبختانه این مشکل برای اکثر افرادی که می خواهند از زلال معرفت و معنویت قرآن کریم برخوردار شوند، هموار گشته است و این امر با تلاش و مجاهدت مترجمان گرانقدر انجام پذیرفته است؛ با این وجود بسیاری اوقات می شود که وقتی ترجمه قرآن مورد مطالعه قرار می گیرد، در بسیاری موارد معنای روشن و رسایی از آیات برای شخص حاصل نمی شود.

در این تحقیق به همّت و راهنمایی استاد گرامی «جناب دکتر ترکمانی» پیرامون این مسئله پژوهشی انجام گرفته است و با توجه به نقاط ضعف آن سعی شده است معانی لغوی یازده واژه از مفردات سوره های «تین، علق، قدر و بینة» در لغتنامه های معتبر که

---

\*. طلبه سطح ۳ حوزه علمیه خواهران همدان. «استاد راهنما: دکتر حسینعلی ترکمانی، استاد یار دانشگاه بو علی سینا همدان».

عبارتند از «معجم مقاییس اللغه؛ مفردات راغب؛ لسان العرب؛ مجمع البحرین» و نیز از کتاب «لغات قرآن در تفسیر مجمع البیان» بررسی گردد و ضمن بررسی معنای لغوی و عرفی کلمات و نیز در نظر داشتن تحولات و تطورات لغات از زمان نزول قرآن کریم تا زمان مترجمان محترم، ترجمه‌های منتخب - که پنج ترجمه از بین ده ترجمه برگزیده استاد گرامی است - بررسی و ترجمه گویاتر معرفی گردد.

البته می‌دانیم که در ترجمه قرآن کریم به تفسیر آیات، شأن نزول، سبب نزول، روایات ائمه معصومین (ع) و سایر علوم قرآنی باید توجه داشت، اما این تحقیق بنا به نظر استاد ارجمند به منظور آشنایی با معانی لغوی و نحوه استفاده از لغتنامه‌ها در زمینه ترجمه قرآن کریم بوده است، به همین جهت در این تحقیق فقط از لغتنامه استفاده شده است.

دلیل انتخاب این واژه‌ها این بوده است که به هنگام مطالعه ترجمه آیات ترجمه بعضی واژه‌ها نارسا می‌نمود و با انجام این تحقیق زاویه دید جدیدی درباره ترجمه صحیح مفردات قرآن کریم برای نگارنده باز شده است.

برای اختصار و عدم تکرار نام مترجمان محترم در ابتداء، نام ایشان با حروف «ابجد» نامگذاری شده است؛ روند کار تحقیق به این ترتیب است که در آغاز آیه مورد نظر و سپس بررسی معنای واژه مورد بحث و بعد از آن بررسی معانی لغوی و در پایان داوری درباره هماهنگی ترجمه‌های منتخب با معنای لغوی و بعضاً ترجمه پیشنهادی آمده است.

نتیجه جالب و درخور توجهی که از این تحقیق حاصل شده است این است که با توجه و عمق بیشتری به ترجمه قرآن کریم نظر داشته باشیم و اینکه ترجمه گروهی در راستای هدف والای ترجمه قرآن کریم سودمندتر خواهد بود، چرا که توانایی‌های افراد در بهره‌گیری و ایجاد تناسب بین معانی لغوی، عرفی و اصطلاحی متفاوت است.

علائم اختصاری: ترجمه «الف»: محمد مهدی فولادوند. ترجمه «ب»: محمد کاظم معزی. ترجمه «ج»: ناصر مکارم شیرازی. ترجمه «د»: مهدی الهی قمشه‌ای. ترجمه «ه»: عبدالمحمد آیتی.

أحسن:

«لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم» (التین، ۴/۹۵)؛ ترجمه الف: [که] براستی انسان را

در نیکوترین اعتدال آفریدیم . ترجمه ب : که آفریدیم انسان را در نکوتر اندام . ترجمه ج : که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم . ترجمه د : که ما انسان را در نیکوترین صورت - در مراتب وجود - بیافریدیم . ترجمه ه : که ما آدمی را در نیکوتر اعتدالی بیافریدیم .

واژه‌شناسی : اصل واحد فالحسن ضد القبح ، يقال : رجل حسن و امرأة حسنه و حسانة ؛ اريشه تک معنایی است پس حسن ضد قبح به معنای زشتی است گفته می شود مرد نیکو و زن نیکو .

الحسن : عبارة عن كل مبهج مرغوب فيه وذلك ثلاثة اضرب : مستحسن من جهة العقل . مستحسن من جهة الهوى . مستحسن من جهة الحس . و الحسنة يعبر عنها عن كل ما يسر من نعمة تنال الانسان في نفسه وبدنه و احواله و السيئة تضادها . و هما من الفاظ المشتركة كالحيوان و الواقع على انواع مختلفة كالفرس و الانسان و غيرهما . فقلوه تعالى : « و ان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله » (النساء، ۴/۷۸) ای : خصب وسعة و ظفر «و ان تصبهم سيئة» ای : جذب و ضيق و خيبة : «يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله» (النساء، ۴/۷۸) . الحسن اكثر ما يقال في تعارف العامة في المستحسن بالبصر و اكثر ما جاء في القرآن من الحسن فملمستحسن من جهة البصيرة»<sup>۲</sup> .

حسن عبارت از هر چیز سرور آور است که میل و رغبت در آن هست و آن سه نوع است : نیکو از جهت عقل . نیکو از جهت هوی . نیکو از جهت احساس . و حسنة از آن تعبیر به هر چیزی می شود که خوشحال کننده است و انسان در نفس و بدن و احوالش به آن میل دارد که بیان باشد از نعمت . و سيئة ضد حسنة است . و آن دو از الفاظ مشترک است مثل حیوان که بر انواع مختلفی واقع می شود مثل فرس و انسان و غیر این دو . خداوند می فرماید : « و اگر خوبی به آنها برسد می گویند این از طرف خداوند است » یعنی فراوانی نعمت و گشادگی و پیروزی « و اگر بدی به آنها برسد » یعنی خشکسالی و تنگی و نومیدی . و «حسن» بیشتر در عرف عامه در مستحسن با چشم و دیدن به کار می رود و آنچه در قرآن از «حسن» آمده مستحسن از جهت بصیرت و آگاهی عقلی است .

بررسی و داوری : بنابراین تعبیر «نیکوترین» با توجه به صیغه أفعال التفضیل برای «أحسن» مناسب است .

## تقویم :

«لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم» (التین، ۴/۹۵)؛ ترجمه الف: [که]براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. ترجمه ب: که آفریدیم انسان را در نکوتر اندام. ترجمه ج: که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم. ترجمه د: که ما انسان را در نیکوترین صورت - در مراتب وجود - بیافریدیم. ترجمه هـ: که ما آدمی را در نیکوتر اعتدالی بیافریدیم.

واژه شناسی: تقویم الشیء: تثقیفه، قال: «لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم» (التین، ۴/۹۵) و ذلك إشارة إلى ما خص به الإنسان من بين الحيوان من العقل و الفهم، و انتصاب القامة الدالة على استیلائه على كل ما في هذا العالم، و «تقویم السَّلعة»: بیان قیمتها. <sup>۳</sup> تقویم الشیء راست گردانیدن آن است. فرمودند: «لقد خلقنا الانسان... تقویم» و آن اشاره به ویژگی و وجه امتیاز انسان را از حیوان که همان ویژگی عقل و فهم و برگزیدن قامت دارد که دلالت بر برتری انسان بر هر آنچه در این عالم است می کند و «تقویم السَّلعة»: بیان نمودن ارزش کالا است.

من الباب قومت الشیء تقویماً و اصل القیمة الواو واصله أنك تقیم هذا مكان ذاك و بلغنا أن اهل مكة يقولون: استقیمت المتاع ای قومته. <sup>۴</sup> از باب قیمت گذاشتن چیزی است. و اصل قیمت واو است - یعنی «باء» قلب شده از «واو» است - و اصل آن اقامت گزیدن در مکانی است و اهل مکه می گویند: «استقیمت المتاع» یعنی: آن را قیمت گذاشت.

قوله: «لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم» (التین، ۴/۹۵) آی: منتصب القامة، و سائر الحيوان مكبّ علی وجهه. أو أراد أنه خلقهم علی كمال في أنفسهم و اعتدال في جوارحهم، و أمازهم عن غیرهم بالنطق و التمييز و التدبیر إلى غیر ذلك، مما یختص به الانسان. <sup>۵</sup> فرمود: «لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم». یعنی: برگزیده شدن قامت برای انسان است و سایر حیوانات سر به پایین هستند. یا اینکه خداوند اراده فرموده که همانا آفرینش آنها کامل و اعضاء و جوارح آنها در حالت اعتدال باشد و انسان را از غیر انسان با قدرت سخن گفتن و تمییز دادن و تدبیر و غیر آن از چیزهایی که اختصاص به انسان دارد برتری داد.

گرداندن چیزی است بر آنچه شایسته است این که بوده باشد بر آن از تالیف و تعدیل. «یقال قومه فاستقام و تقوم» یعنی ارزیابی نمود آن را پس راست شد و محکم کرد. <sup>۶</sup>

بررسی و داوری: معنای واژه «تقویم» چند وجه دارد: ۱. آفرینش انسان به صورت

مستوى الخلقه و منظم . ۲ . امتیاز و ویژگی های انسان بر سایر حیوانات در وجود و قدرت نطق و اراده و غیره . ۳ . برگزیدن قامت برای انسان در کمال اعتدال . در ترجمه های منتخب ترجمه های «الف ، ب و هـ» تنها به بخشی از معنای کلمه اشاره شده نموده اند که اعتدال و اندام است و در ترجمه های «ج و د» که به صورت و نظام و مراتب وجود انسان پرداخته شده است مطلب بهتر از سایر ترجمه ها انتقال می یابد .

### أسفل :

«ثم رددناه أسفل سافلين» (التین، ۵/۹۵)؛ ترجمه الف : سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم . ترجمه ب : سپس بازگردانیدیمش فرود فرودین . ترجمه ج : سپس او را به پایین ترین مرحله بازگردانیدیم . ترجمه د : سپس - به کیفر کفر و گناهش - به أسفل سافلين - جهنم و پست ترین رتبه امکان - برگردانیدیم . ترجمه ه : آن گاه او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم .  
واژه شناسی : قوله : «ثم رددناه أسفل سافلين» (التین، ۵/۹۵) ، الأَسْفَلُ : خلاف الأعلى .  
أى رددناه الى أَرْدَلِ العَمْرِ ، كأنه قال : رددناه أسفل من سفلى . و قال : الشيخ أبوعلی فی قوله : «ثم رددناه أسفل سافلين» (التین، ۵/۹۵) ، أى : الخرف و أَرْدَلِ العَمْرِ و الهَمْرُ و نقصان العقل . و قيل المعنى : ثم رددناه إلى النار ، و المعنى إلى أسفل السافلين لأن جهنم بعضها أسفل من بعض . و على هذا فالمراد به الكفار . ثم استثنى فقال : «إلا الذين آمنوا» . ۷ فرمود : ثم رددناه أسفل سافلين . «اسفل» ضد «اعلى» است . يعنى : انسان را به اَرْدَلِ العَمْرِ برگرداند مثل همان جایی که فرمود : برگردانیدیم او را به پایین ترین از پایین . و شیخ ابوعلی درباره این آیه گفته است : «ثم رددناه أسفل سافلين» يعنى : الخرف و أَرْدَلِ العَمْرِ و پیری و ناقص شدن عقل . گفته شده معنی آیه «ثم رددناه إلى النار» است و معنا به «اسفل سافلين» شده است ، زیرا بعضی قسمت های جهنم پایین تر از قسمت های دیگر است . بنابراین مراد از «هـ» در آیه کفار است سپس استثنا نموده و می فرماید : «إلا الذين آمنوا» : مگر کسانی که ایمان آوردند .  
السفل : ضدّ العلوّ و اسفل ضدّ اعلى و سفالة الريح : حيث تمرّ الريح و العلاوة ضدّه . و السفلة من الناس : النذل نحو الدون . ۸ «سفل» ضد «علو» است و «اسفل» ضد «اعلى» و سفالة الريح : هنگامی است که باد می وزد و «العلو» ضد آن است و مردم فرومایه را «السفلة» گویند مثل پست .

اصل واحد و هو ما كان خلاف العلوّ . فالسفل سفلى الدار و غيرها . السفلة : الدون

من الناس يقال هو سفلة الناس .<sup>۹</sup> اصل واحدی است و آن چیزی است که خلاف علو و بلندی است . «سفل» پایین خانه و سایر چیزها است و «السفلة» به مردم فرومایه گویند .  
**بررسی و داوری :** بر این اساس ترجمه های منتخب همگی صرفاً به معنای لغوی اشاره نموده اند و مشخص نکرده اند که «اسفل السافلین» به چه چیز اطلاق می شود و فقط ترجمه «د» به پایین ترین مرحله جهنم اشاره کرده است و ترجمه «الف» نیز مراتب پستی را ذکر کرده است که باز هم گویا نیستند و باید به تفاسیر مراجعه شود . اما آنچه از معنای کلمه در لغت نامه ها بر می آید همان پایین بودن چیزی و پستی آن است بنابراین ترجمه های منتخب معنای لغوی را لحاظ نموده اند .

### الأكرم:

«اقرا و ربك الأكرم» (العلق، ۳/۹۶)؛ ترجمه الف: بخوان، و پروردگار تو کریم ترین [کریمان] است . ترجمه ب: ببخوان و پروردگار تو است مهتر . ترجمه ج: بخوان که پروردگارت - از همه - بزرگوارتر است . ترجمه د: بخوان و - بدان که - پروردگار تو کریم ترین کریمان عالم است . ترجمه هـ: بخوان، و پروردگار تو ارجمندترین است .

**واژه شناسی:** الكاف و الراء و الميم اصل صحيح له بابان: احدهما: شرف في الشيء في نفسه . أو: شرف في خلق من الاخلاق . يقال رجل كريم و اكرم الرجل اذا اتى بأولاد كرام و استكرم: اتخذ علقاً كريماً . و كرم السحاب: اتى بالغيث و ارض مكرمة للنبات اذا كانت جيدة النبات . و الكرم في الخلق: يقال هو الصّفح عن ذنب المذنب . الكريم: الصّفوح واللّه تعالى هو الكريم الصّفوح عن ذنوب عباده المؤمنين .<sup>۱۰</sup> كاف وراء و ميم ريشه صحيح «الاكرم» است و از دو جهت و باب مورد بررسی است: اول: شرف و بزرگی و ارجمندی در چیزی به خاطر خود آن چیز . دوم: والایی و بزرگواری در خلق است . گفته می شود: مرد کریم و ارجمندترین مرد؛ هنگامی که اولاد و فرزندان شریف و بزرگوار به او بخشیده شده باشد . و طلب بزرگواری کردن: گرفتن بهترین و گرانبهاترین بزرگواری و شرافت . کرامت ابرها: باریدن باران فراوان است و در مورد زمین هنگامی است که: زمین پراز گیاهان باشد . گفته می شود کرامت در خلق: بخشیدن گناه گناهکار است . گفته شده «کريم» بخشش است . و خداوند متعال کریمی است که بخشایشگر گناهان بندگان مومن است .

الكرم اذا وصف الله تعالى به فهو اسم لاحسانه و انعامه المتظاهرة . و اذا وصف به

الانسان فهو اسم لاخلاق و الافعال المحموده التي تظهر منه و لا يقال : هو كريم حتى يظهر ذلك منه . قال بعض العلماء : الكرم كالحرية الا ان الحرية قد تقال في المحاسن الصغيرة و الكبيرة و الكرم لا يقال الا في المحاسن الكبيرة كمن ينفق مالا في تجهيز جيش في سبيل الله و تحمّل حمالة ترقىء دماء قوم . و قوله تعالى : «ان اكرمكم عند الله اتقاكم» (الحجرات، ٤٩/ ١٣) فانما كان كذلك لان الكرم الافعال المحموده و اكرمها و اشرفها يا يقصد به وجه الله تعالى فمن قصد ذلك بمحاسن فعله فهو التقى فاذا اكرم الناس اتقاها و كل شيء شرف في بابه فانه يوصف بالكرم .<sup>١١</sup> «كرم» زمانی که وصف برای خداوند واقع شود اسمی است برای «احسان» و «انعام» یعنی : نیکی ها و نعمت های ظاهری خداوند . و زمانی که انسان به وسیله آن وصف شود اسمی است برای اخلاق و افعال پسندیده که از انسان ظاهر می شود و تا زمانی که آن اخلاق و افعال از انسان ظاهر نشود به او «کرم» گفته نمی شود .

بعضی از علماء در این باره گفته اند : «كرم» مثل «حریت» یعنی آزادگی است . با این تفاوت که «حریت» درباره نیکی ها و اخلاق پسندیده کوچک و بزرگ به کار می رود ، اما «كرم» فقط درباره محاسن بزرگ اطلاق می شود . مثل کسی که مالی را در راه خدا برای تجهیز سپاه اسلام انفاق کند و کسی که خون بهایی را بپردازد برای اینکه مردم خون ریختن را تمام کنند . خداوند می فرماید : «ان اكرمكم عند الله اتقاكم» (الحجرات، ٤٩/ ١٣) از آنجایی که قطعاً «كرم» از افعال پسندیده است و ارجمندترین و با عظمت ترین افعال پسندیده چیزی است که قصد می شود به وسیله آن ، وجه الله متعال است پس کسی که قصد کند آن را نیکوکاری آن همان تقواست پس هنگامی که با کرامت ترین مردم باتقواترین آنهاست و برای وصف هر چیز بهترین کلام در آن باب را به کار می برند پس به همین خاطر با وصف «كرم» توصیف شده است .

**بررسی و داوری :** بنابراین «کرم» به کسی اطلاق می شود که دارای شرافت بزرگواری ارجمندی و بخشش و انعام در بالاترین سطح باشد و این وصف در حد عالی و بالا به خداوند متعال اطلاق می شود . پس ترجمه های منتخب هیچ یک به معنای واقعی کلمه اشاره نکرده اند و بیشتر به توضیح واژه پرداخته اند . در ترجمه «الف» و «د» اصلاً ترجمه صورت نگرفته و ترجمه های «ج» و «ه» به بخشی از معنای واژه اشاره کرده اند و ترجمه «ب» هم کلمه «مهتر» را آورده است که خود این واژه نیاز به ترجمه دارد .

## خاطئه :

«ناصية كاذبة خاطئة» (العلق، ۱۶/۹۶)؛ ترجمه الف: [همان] موی پیشانی دروغ زن گناه پیشه را. ترجمه ب: پیشانی دروغ گوی لغزشکار. ترجمه ج: همان ناصیه دروغ گوی خطاکار را! ترجمه د: آن پیشانی دروغ زن خطا پیشه را- به خاک هلاک کشیم-. ترجمه هـ: موی پیش سر دروغ گوی خطاکار را.

واژه شناسی: الخاء و الطاء و الحرف المعتل و المهموز يدل على تعدى الشئ و الذهاب عنه. و الخطاء من هذا لأنه مجاوزة حد الصواب يقال اخطا اذا تعدى الصواب و خطىء يخطا اذا اذنب و هو قياس الباب لأنه يترك الوجه الخير؛ ۱۲ خاء و طاء و حرف معتل ياء و حرف مهموز دلالت بر بازگشتن از چیزی و گذشتن از آن دارد و «خطاء» از همین باب است زیرا همانا «خطاء» گذشتن و بازگشتن از حق و راستی است. گفته می شود: «اخطا» هنگامی است که از حق بگذرد و بازگردد و «خطىء يخطا» هنگامی است که مرتکب گناه شود و این دو معنا وجه شباهتی دارد و آن اینکه شخص جهتی از خیر را ترک کرده است.

الخطا: العدول عن الجهة. و ذلك اضرب: احدها: ان تريد غير ما تحسن ارادته فتفعله و هذا هو الخطا التام الماخوذ به الانسان. و الثاني: ان يريد ما يستحسن فعله و لكن يقع منه خلاف ما يريد فهو مخطىء و هذا المعنى بقوله (ع): «رفع عن امتي الخطا و النسيان...» و بقوله (ع): «من اجتهد فاخطا فله اجر». و الثالث: ان يريد ما لا يحسن فعله و يتفق منه خلافة فهذا مخطىء فى الارادة و مصيباً فى الفعل فهو مذموماً بقصد و غير محمود على فعله.

و الخطيئة و السيئة يتقاربان لكن الخطيئة اكثر ما تقال فيما لا يكون مقصوداً اليه فى نفسه بل يكون القصد سبباً لتولد ذلك الفعل منه كمن يرمى صيداً فاصاب انساناً. الخاطىء هو القاصد للذنب و قد يسمى الذنب خاطئة، اى: الذنب العظيم. ۱۳

خطاء: عدول از جهت است. و انواعی دارد: اول: اینکه اراده شود آنچه انجام آن پسندیده نیست و این همان خطای تامی است که انسان به خاطر آن مؤاخذه شده است. و دوم: اینکه اراده کند آنچه را انجام دادنش نیکوست ولی خلاف آنچه اراده کرده واقع شود پس او خطاکار است و این معنای حدیث نبوی است که می فرماید: «از امت من نه چیز برداشته شده است خطا، نیشان و...» و نیز در جایی که می فرماید: «کسی که کوشش نماید پس خطاکند برای او پاداش است». و سوم: اینکه اراده کند آنچه را که انجام آن نیکو نیست



و اتفاق می افتد از او خلاف آن پس این «مخطف» در اراده و محل اصابت در فعل است پس او به دلیل قصدش مذموم است و بنا بر فعلش ناپسند است. خطیئه و سیئه نزدیک به هم هستند ولی خطیئه بیشتر درباره آنچه در آن فی نفسه قصد به آن نمی باشد است بلکه قصد سبب است برای تولد آن فعل از آن مثل کسی که صیدی را می زند پس به انسان اصابت می کند. خاطی همان قصد کننده گناه است و ذنب و گناه خاطئه نامیده شده است یعنی گناه بزرگ.

خطاء: کار نادرست. خاطئه: گناه. خطیئه: کاری بر خلاف حکمت و فرزاندگی و عدول از راه صواب، معصیت، گناه، مخطفی و خاطئی: گناهکار و اشتباه کار. ۱۴

بررسی و داوری: بنابر آنچه درباره معنای این کلمه در لغتنامه‌ها آمده است در این آیه مبارکه مناسب است، ترجمه این واژه همان گناهکار باشد، زیرا در این آیه بحث از عذاب گناهکاران است؛ و خطاء با توجه به حدیث نبوی بنا بر رفع عقاب خطاء از امت مسلمان نمی تواند مفهوم «گناهکاری» را برساند. در ترجمه‌های منتخب، ترجمه‌های «ب، ج، د و ه» به خطاء و لغزش اشاره نموده است و تنها ترجمه «الف» به «گناه پیشه» تعبیر کرده است که مناسب تر است.

## الروح:

«تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من كل امر» (القدر، ۹۷/۴)؛ ترجمه الف: در آن [شب] فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان ... ترجمه ب: فرود آیند فرشتگان و روح در آن به دستور پروردگارشان در هر کار. ترجمه ج: فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای - تقدیر - هر کاری نازل می شوند. ترجمه د: در این شب فرشتگان و روح - یعنی جبرئیل - به اذن خدا ... ترجمه ه: در آن شب فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای انجام دادن کارها نازل می شوند.

واژه شناسی: و روی عن الفراء أنه قال في قوله: «قل الروح من أمر ربي» (الاسراء، ۱۷/۸۵) قال: من علم ربي أي: أنكم لا تعلمونه قال الفراء: و «الروح» هو الذي يعيش به الإنسان، لم يخبر الله تعالى به أحداً من خلقه و لم يعط علمه العباد. قال الزجاج: جاء في التفسير أن «الروح» الوحي أو أمر النبوة، ويسمى القرآن روحاً. قيل: الروح الفرح، والروح: القرآن، و الروح: الأمر، و الروح: النفس. ۱۵ و روایت شده از فراء همانا در آیه ای که می فرماید: «قل

الرَّوْحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» منظور از «من امر ربی» علم پروردگار است یعنی همانا شما به «روح» علم ندارید و نیز فراء گفته است: «روح» آن چیزی است که انسان به وسیله آن زندگی می کند، و خداوند کسی از خلق را به آن خبر نداده است و علمش را به بندگان عطا نموده است. و زجاج: در تفسیر آمده که همانا «روح» وحی یا امر نبوت است و قرآن روح نامیده شده است و «روح» را به شادمانی، قرآن، امر و نفس تعبیر کرده اند.

قوله تعالی: «و یسئلونک عن الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (الاسراء، ۱۷/ ۸۵)، قیل: یعنی «الروح» الذی به الحیة من أمر ربی، ای: مما استأثر به و أتم لا تعلمونه. وقیل: غیر ذلک كما سیأتی إن شاء الله. و الرُّوحُ فی قوله تعالی: «یوم یقوم الرُّوحُ و الملائكة صفاً» (النبأ، ۷۸/ ۲۸)، علی ما ذکره بعض المفسرین: ملک عظیم من ملائكة الله تعالی. ۱۶ خداوند متعال فرمود: «و یسئلونک عن الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». در این باره گفته شده: یعنی روح چیزی است که سبب حیات از سوی پروردگار است، یعنی چیزی که موثر است و شما آن را نمی شناسید. و الروح در آیه ای که می فرماید: «یوم یقوم الرُّوحُ و الملائكة صفاً» بنابر آنچه که بعضی از مفسران ذکر نموده اند: روح فرشته بزرگواری از ملائكة الله است.

الراء و الواو و الحاء اصل کبیر مطرد، یدل علی سعة و فسحة و اطراد و اصل ذلک کله «الریح» و اصل الیاء فی الریح الواو، و انما قلبت یاء لکسرة ما قبلها. فالروح روح الانسان. و انما هو مشتق من الریح، و كذلك الیاء کله و الروح نسیم الریح. و یقال اراح الانسان، اذا تنفس، و یقال «اروح الماء» و غیره: تغیرت رائحته. ۱۷ ریشه «راء واو و حاء» اصلی است که دلالت بر بزرگی، گسترده گی، فراخی و فراگیری دارد و اصل همه اینها «الریح» است، زیرا «یاء» در اصل «واو» بوده است و چون ما قبل آن مکسور بوده تبدیل به «یاء» شده است. «الرُّوح» روح انسان است و همانا آن مشتق از «الریح» است و همچنین از این باب «الرُّوح» یعنی نسیم و وزش ملایم باد است و هنگامی که انسان نفس می کشد گفته می شود: «اراح الانسان» و گفته می شود «اراح الماء» و یا در مورد غیر آب، یعنی بوی آن تغییر کرد.

«الرُّوحُ و الرُّوحُ» فی الاصل واحد و جعل الروح اسماً للنفس. و ذلک لکون النفس بعض الرُّوح کتسمية النوع باسم الجنس. نحو تسمية الانسان بالحيوان. و جعل اسماً للجزء الذی به تحصل الحیة و التحرک، استجلاب المنافع و استدفاع المضار. و سمی اشرف الملائكة ارواحاً. ۱۸ روح و روح در اصل یکی هستند و قرار داده شده روح اسم برای نفس

و بدین خاطر نفس روح نامیده شده است، که بعض روح است، مثل نامگذاری نوع به اسم جنس، مثل نامگذاری انسان به حیوان، و قرار داده شده اسم برای جزئی که به وسیله او حیات و تحرک حاصل می شود، منافع جلب و ضررها دفع می شود. و اشرف ملائکه های الهی ارواح نامیده شده اند.

این کلمه دارای نه معناست:

۱. زندگی نفوس به وسیله ارشاد؛ ۲. رحمت؛ ۳. نبوت؛ ۴. عیسی (ع)؛ ۵. جبرئیل (ع)؛
۶. نفخ و دمیدن؛ ۷. وحی؛ ۸. یکی از فرشتگان الهی است که از همه مخلوقات خداوند بزرگتر است. روز قیامت او تنها در یک صف می ایستد و سایر فرشتگان در صف دیگر:
۹. روح انسان.<sup>۱۹</sup>

**بررسی و داوری:** بنا بر آنچه در لغت نامه ها درباره «روح» آمده است، «روح» موجودی شریف و بزرگوار است که علم آن تنها در نزد پروردگار است، زیرا آنچه در شب با عظمت قدر فرود می آید جان انسان یا نسیم و وزش ملایم باد نیست؛ پس همان کلمه «روح» که در بسیاری از ترجمه ها از جمله ترجمه های منتخب آمده است مناسب است؛ البته در ترجمه «د» در توضیح نام حضرت «جبرئیل» آمده است، که یکی از وجوه «روح» می تواند باشد، البته این هم در آیات دیگر با قرینه مشخص می شود؛ در بعضی روایت ها آمده است «روح» نام یکی از فرشتگان الهی است، اما اگر چنین بود به کار بردن کلمه ملائکه در آیه چه بوده است؟ می توان گفت نام بردن از خاص «روح» بعد از عام «ملائکه» برای نشان دادن بزرگی و برتری «روح» بر سایر ملائک الهی است.

**أمر:**

«تنزل الملائكة و الروح فیها بإذن ربهم من كل أمر» (القدر، ۹۷/۴)؛ ترجمه الف: در آن [شب] فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند. ترجمه ب: فرود آیند فرشتگان و روح در آن به دستور پروردگارشان در هر کار. ترجمه ج: فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای - تقدیر - هر کاری نازل می شوند. ترجمه د: از هر فرمان و دستور الهی نازل می شوند - و سرنوشت و مقدرات خلق را نازل می گردانند - . ترجمه ه: در آن شب فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای انجام دادن کارها نازل می شوند.

واژه شناسی: الأمر، معروف، نقيض النهي. أمره به و أمره؛ الأخيرة عن كراع؛ و أمره اياه. ۲۰ امر معروف همان نقيض نهی. امر كرد او را به فلان كار و امر كرد ديگرى را به دورى از نشست و برخاست با فرومايگان و فقط او را امر كرد.

الهمزة و الميم و الراء؛ اصل الأمر من الامور و الأمر ضدّ النهي، و الأمر. النماء والبركة. و الأمر الذى هو نقيض النهي قولك افعل كذا. يقال: إنّه لأمر بالمعروف و نهى عن المنكر. ۲۱ همزه و ميم و راء اصل امر از امور است و امر ضدّ نهی است، و امر آن چیزی است که نقيض نهی است، می گویی فلان کار را انجام بده. گفته شده امر قطعاً امر به معروف و نهی از منکر است.

الأمر: الشأن، و جمعه أمور، و هو لفظ عام للافعال و الاقوال كلّها. ۲۲ امر كار بزرگ و مهم، مقام و جایگاه است و جمع آن امور است، و امر لفظی است که برای همه کارها و گفته‌ها عمومیت دارد.

امر: حادثه بزرگ، فرمان، دستور گفتن کسی به مادون خود: بکن. البته صیغه امر برای معانی مختلف به کار می رود: مباح بودن، تهدید، تحدی و... و هدف در همه آنها خواستن است. ۲۳

بررسی و داوری: بنابراین درست است که «أمر» برای همه افعال و اقوال عمومیت دارد و معانی مختلفی دارد، اما از مفاد سوره مبارکه استفاده می شود که باید این واژه بر چیز با عظمت و بزرگی دلالت کند که در شب قدر فرشتگان بزرگ الهی دستور به انجام آن می یابند. پس «فرمان و دستور الهی» برای معنای این کلمه مناسب تر است زیرا اگر به «کار» ترجمه شود عظمت و بزرگی را نشان نمی دهد، در بررسی ترجمه های منتخب، ترجمه های «الف، ب، ج و ه» به عظمت و بزرگی امر الهی در شب قدر توجه نداشته اند و تنها ترجمه «د» این مطلب را مد نظر داشته و واژه «امر» را به «فرمان و دستور الهی» ترجمه نموده است.

سلام:

«سلام هی حتی مطلع الفجر» (القدر، ۵/۹۷)؛ ترجمه الف: [آن شب] تا دم صبح، صلح و سلام است. ترجمه ب: سلامی است آن تا بر آمدن بامداد. ترجمه ج: شبی است سرشار از سلامت. و برکت و رحمت. تا طلوع سپیده. ترجمه د: این شب - رحمت و سلامت و تهنیت است تا صبحگاه. ترجمه ه: آن شب تا طلوع بامداد همه سلام و درود است.

واژه شناسی: «قوله سبل السّلام، یعنی: طریق السلامة من العذاب، و سبل السلام: دین الله. قوله: «سلام هی حتی مطلع الفجر» ای: تسلّم علیک یا محمد ملائکتی و روحی بسلامی من أول ما یهبطون إلى طلوع الفجر، قوله: «سلام علی ال یاسین» (الصفات، ۳۷/۱۳۰)؛ قال: السلام من رب العالمین علی محمد و آله، و السلامة لمن تولاهم فی القيامة. ۲۴ فرمود: «سبل السّلام» یعنی راه سالم ماندن از عذاب و راه سلامت همان دین خداست. فرمود: «سلام هی حتی مطلع الفجر» یعنی: سلام فرشتگان من و روح من بر تو ای محمد (ص) سلامی از ابتدای آن زمانی که فرشتگان هبوط می کنند تا طلوع فجر. و فرمود: سلام از پروردگار بر محمد (ص) و آل او، و در قیامت سلامت برای کسی است که دوستی ایشان را دارد.

السین و اللام و المیم؛ معظم بابه من الصّحة و العافیة. فالسلامة: ان یسلم الانسان من العاهة و الأذى. قال اهل العلم: الله جلّ ثناءه هو السّلام. لسلامة ممّا یلحق المخلوقین من العیب و النقص و الفناء. ۲۵ سین و لام و میم بخش بزرگ و بهترین کلمه است در باب دور بودن از کاستی و عیب و تندرستی و دور بودن از زیان و بدی. پس سلامت این است که انسان سالم بماند از آفت و زیان و نقص و آزدگی، اهل علم می گویند: الله جلّ جلاله سلام است، به خاطر سالم بودن از آنچه مربوط به آفریدگان است که بیان باشد از عیب و نقص و نابودی.

السّلام و السّلامة التّعری من الآفات الظّاهرة و الباطنة و السّلامة الحقیقة لیست الا فی الجنة اذ فیها بقاء بلا فناء و غناء بلا فقر و عزّ بلا ذلّ و صحّة بلا سقم. ۲۶ سلام و سلامتی: برکنار ماندن از آفت های ظاهری و باطنی است و سلامت حقیقی فقط در بهشت است؛ زیرا در آن جا ثبات و دوام بدون تباهی، و بی نیازی بدون نیازمندی، و سرفرازی بدون پستی و کوچکی، و دوری از کاستی و عیب بدون بیماری است.

این کلمه را در لغت چهار معنی است: ۱. مصدر، ۲. جمع سلامت، ۳. اسمی از اسماء خداوند، ۴. نام درختی است. هر گاه این کلمه به معنای مصدری به کار رود، دعایی است برای انسان که از آفات سالم بماند؛ هر گاه نام خدا باشد، معنای آن مالک سلامت و خلاصی از مکروه است. درختی که قوی است از آفات سالم می ماند. صلح را هم «سلام» می نامند، زیرا معنای آن سلامت از شر است. ۲۷.

بررسی و داوری: بنا بر آنچه در لغت نامه ها آمده است ترجمه های منتخب هیچ یک معنای این واژه را نمی رسانند؛ ترجمه های «الف، ب و ه» معنای این واژه را به طور کلی

کنار گذاشته اند و ترجمه های «ج و د» با ذکر کلمه، در توضیح کلماتی را آورده اند که خود نیاز به ترجمه دارند، مثل «رحمت و تهنیت» بهتر است درباره ترجمه این کلمه دور بودن از کاستی و بلاء و عیب و آزدگی را در نظر داشته باشیم؛ می تواند آن فرمانی که فرشتگان از سوی پروردگار مامور به انجام آن هستند این باشد که شب زنده داران در این شب - شب قدر - را از آفات و کاستی و نقص و در دنیا و از عذاب الهی در آخرت دور کنند و در نتیجه سلامتی و ایمان در دنیا و بهشت و رحمت الهی در آخرت را نصیب ایشان بگردانند.

### القیمة :

«فیهما کتب قیمة» و «وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلوة و يؤتوا الزکوة و ذلك دين القیمة» (البیئة، ۹۸/۳ و ۵)؛ ترجمه الف: که در آنها نوشته های استوار است. و دین [ ثابت و ] پایدار همین است. ترجمه ب: در آنها است نوشته هایی استوار و این است دین استوار. ترجمه ج: و در آن نوشته های صحیح و پرارزشی باشد و این است آیین مستقیم و پایدار! ترجمه د: که در آن کتب نامه های حقیقت و راستی - و نگهبان سنت عدل الهی - مسطور است این است دین درست. ترجمه ه: در آنها نوشته هایی است راست و درست این است دین درست و راست.

واژه شناسی: هذا قوام الدین و الحق، ای به یقوم، و اما القوام فالطول الحسن. ۲۸ استواری دین و حق است. یعنی: به وسیله آن استوار می گردد، و اما «قوام» ادامه دار بودن به صورت نیکو است.

و قوله: «و ذلك دين القیمة»، فالقیمة ههنا اسم للامة القائمة بالقسط المشار اليهم. ۲۹ قرآن فرمود: «و ذلك دين القیمة» در اینجا «قیمة» اسمی است برای امتی است که بر پا کننده عدالت هستند که به آنها اشاره شده است.

قیمة: آن است که در جهت صواب مستقر باشد. ۳۰

بررسی و داوری: درباره این واژه باید چند نکته را مورد توجه قرار داد: ۱. قوام به معنای ادامه دار بودن کاری با نیکویی و در بهترین وجه است: ۲. «قیمة» اشاره به امتی دارد که بر پا کننده قسط و عدالت هستند و دین به وسیله آنها قوام و استواری می یابد؛ ۳. هر آنچه که در جهت درستی پایدار باشد. بنابراین ترجمه این واژه درباره کتاب استواری بر اساس آنچه در آن کتاب آمده است می باشد. مثلاً درباره قرآن مجید می توان گفت «قیمة» به معنای

مؤید کتاب‌های پیشین است، زیرا مطالب کتاب‌های آسمانی قبل در قرآن کریم آمده است. و درباره دین به معنای استواری و پایداری دین خداست و بنا بر مفاد آیه که درباره مؤمنین سخن می‌گوید، می‌تواند به مؤمنینی دلالت کند که باعث استواری و قوام و پایداری دین می‌شوند. در ترجمه‌های منتخب به همه جوانب معنای کلمه توجه نشده است و در ترجمه‌های «ج» به با ارزشی ترجمه شده است که به معنای لغوی کلمه نزدیک نیست؛ در ترجمه‌های دیگر هم بین دو موصوف این کلمه یعنی «کتاب و دین» فرقی گذاشته نشده است و در هر دو مورد واژه را به راست و درست و استوار معنا کرده‌اند.

### حنفاء :

«وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة» (البینة، ۵/۹۸)؛ ترجمه الف: و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز بر پا دارند. ترجمه ب: مگر آنکه بپرستند خدا را پاک دارندگان برای او دین را یکتا پرستان و بی‌پای دارند نماز را و بدهند زکات را. ترجمه ج: و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند. ترجمه د: در صورتی که - در کتب آسمانی - امر نشده بودند مگر بر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین - اسلام - پرستش کنند و از غیر دین حق روی بگردانند و نماز به پا دارند و زکات - به فقیران - بدهند. ترجمه هـ: و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند. و نماز گزارند و زکات دهند.

### واژه شناسی :

الحاء و النون و الفاء، اصل مستقیم و هو المیل. يقال للذی یمشی علی ظهور قدمیه «احنف» و الحنیف: المائل الی الدین المستقیم و الاصل هذا ثم یتسع فی تفسیره فیقال: الحنیف الناسک و یقال: هو المستقیم الطریقه. <sup>۳۱</sup> اصل به معنای صحیح است و معنای آن «میل» است گفته شده به کسی که بر پشت پاهایش راه می‌رود «احنف». و حنیف مایل به دین مستقیم است و اصل همین است که در تفسیر کلمه گسترش پیدا کرده. و گفته شده کسی که مناسک حج را انجام می‌دهد حنیف گویند. و نیز کسی که راهش مستقیم است حنیف گویند.

الحنف: هو ميل عن الضلال الى الاستقامة و الحنيف هو المائل الى ذلك و جمعه «حنفاء» تنبهاً أنه على دين ابراهيم (ع) و سميت العرب كل من حج حنيفاً. ۳۲ «حنيف» کسی است که از دین های باطل به سوی دین حق رو آورده است کسی که بر دین مستقیم باشد. «الحنيفية» اسلام استقامت بر دین ابراهيم. در اصل به معنی استقامت است و گفته اند اصل آن به معنی میل است و حنیف مایل به حق و مایل به شریعتی است که ابراهيم بر آن بود.

وفي الحديث: خلقت عبادي حنفاء؛ أي: طاهري الأعضاء من المعاصي. لا أنهم خلقهم مسلمين كلهم لقوله تعالى: «هو الذي خلقكم فمنكم كافر و منكم مومن» (التغابن، ۶۴/ ۲)، و قيل: أراد أنه خلقهم حنفاء مؤمنين لم أخذ عليهم الميثاق «ألست بربكم» (الأعراف، ۷/ ۱۷۲) فلا يوجد أحد إلا و هو مقرر بأن له رباً و إن أشرك به، و اختلفوا فيه. و الحنفاء: جمع حنيف، و هو المائل إلى الإسلام الثابت عليه. ۳۳ در حدیث آمده است: «خلقت عبادي حنفاء»؛ یعنی: پاکی اعضاء از گناهان و معاصی. نه اینک که همه آنها را مسلمان خلق کرد. و گفته شده اراده کرد همانا خلق آنها را حنفاء مؤمن برای اینکه گرفت از ایشان عهد الست پس نمی یابد یکی را مگر او اعتراف به این دارد که او پروردگار است و شرک نیارود به او و در دین اختلاف است و حنفاء جمع حنیف است و او کسی است که به اسلام تمایل دارد و بر آن ثابت قدم است.

بررسی و داوری: اصل این واژه استقامت و مایل بودن به حق است و تمایل به حق ثبات قدم و رویگرداندن از دین های باطل و شرک را به دنبال دارد و همچنین پذیرش شریعت ابراهيم (ع) و انجام مناسک حج و انتخاب راه راست همه به تمایل به حق که اصل معنای واژه است بر می گردد و نتیجه همه اینها طبق حدیث پاکی اعضاء از گناهان و معاصی و ایمان است. بنابراین ترجمه های منتخب هیچ یک گویای معنای این واژه نیستند و در ترجمه «ه» نیز اصلاً معنای این کلمه لحاظ نشده است و بقیه هم تنها یکی از جنبه های معنا را در نظر گرفته اند که البته همگی به همان معنای اصلی «تمایل به حق» بر می گردد.

عدن:

«جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الأنهار خالدین فيها أبداً رضی اللہ عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشی ربه» (البیئة، ۹۸/ ۸)؛ ترجمه الف: پاداش آنان نزد پروردگارشان



باغ‌های همیشگی است که از زیر - درختان - آن، نهرها روان است، ... ترجمه ب: پاداششان نزد پروردگارشان بهشت‌های جاودانی است که روان است از زیر آنها جوی‌ها جاودانان در آنها ... ترجمه ج: پاداش آنها نزد پروردگارشان باغ‌های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است ... ترجمه د: پاداش آنها نزد خدایشان باغ‌های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است ... ترجمه ه: پاداششان در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است جاوید که در آن نهرها جاری است. تا ابد در آنجا بمانند ...

**واژه‌شناسی:** قوله تعالی: «جنات عدن»، أي: جنات إقامة، يقال: عدن بالمكان عدنا و عدونا من باب ضرب و قعد: إذا أقام به، و منه سمي «المعدن» كمجلس لأن الناس يقيمون الصيف و الشتاء. و مركز شىء: معدنه. و المعدن: مستقر الجوهر، و فى الحديث: «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة» و المعنى: أن الناس يتفاوتون فى مكارم الأخلاق، و محاسن الصفات، و فيما يذكر عنهم من المآثر على حسب الاستعداد، و مقدار الشرف تفاوت المعادن فيها الردى ء و العجيد. <sup>۳۴</sup> خداوند تعالی فرموده: «جنات عدن» یعنی باغ‌های اقامتگاه. گفته شده: «عدن بالمكان عدنا و عدونا» از باب «ضرب» و «قعد» است: هنگامی که اقامت کند در مکانی. جهت نامیده شدن «معدن» مثل «مجلس» - محل نشستن - است برای اینکه مردم در تابستان و زمستان در آنجا اقامت می‌کنند. و مرکز و وسط شىء را «معدن» آن چیز می‌گویند. و «معدن» محل جواهر است. و در حدیث است که مردم معدن هستند مثل معادل طلا و نقره. و معنی آن این است که مردم در مکارم اخلاق و صفات حسنه و استعداد آنها در تاثیرپذیری و مقدار شرافت متفاوت هستند مثل تفاوت معادن در بی‌ارزشی و ارزشمندی.

العین و الدال و النون، اصل صحیح يدلّ علی الإقامة. يقال: العدن: إقامة الابل فى الحمض خاصة تقول عدنت الابل تعدن عدنا و الاصل الذى ذكره هو اصل الباب ثم قیس به كلّ مقام فقيل جنّة عدن ای إقامة و من الباب المعدن معدن الجواهر و یقیسون ذلك فیقولون: هو معدن الخیر و الکرّم. <sup>۳۵</sup> اصل صحیحی است که دلالت می‌کند بر اقامت. گفته شده: اقامت شتر در مکان خاصی را می‌گویند: «عدنت الابل تعدن عدنا» و اصل در این باب همین است که ذکر شد سپس به طور مقایسه‌ای به هر مکانی گفته شده است پس وقتی گفته می‌شود: «جنة عدن»، یعنی: باغ‌هایی که در آنها اقامت می‌گزینند. از این باب معدن است به خاطر قرار گرفتن جواهر در آن و مقایسه کردند آن را و گفته‌اند

شخص معدن خیر و نیکی است .

قال الله تعالى: «جنات عدن» ای استقرار و ثبات و عدن بمکان کذا: استقرار و منه المعدن: لمستقر الجواهر .<sup>۳۶</sup> خداوند می فرماید: «جنات عدن» یعنی قرار گرفتن و ثابت بودن و عدن بمکان کذا: استقرار پیدا کردن است و از این کلمه «معدن» است به خاطر این که در آن گوهر و جواهر مستقر است .

عدن فلان بالمکان یعدن و یعدن عدنا و عدونا: اقام . و عدنت البلد: توطئه . و مرکز کل شیء معدنه ، و جنات عدن منه أى جنات إقامة لمکان الخلد ، و جنات عدن بطنانها ، و بطنانها وسطها . و بطنان الأودية: المواضع التى یستریض فیها ماء السیل فیکرم نباتها . و المعدن: مکان کل شیء أصله و مبتدؤه ، نحو الذهب ، و الفضة و الجواهر و الأشياء . و فلان معدن الخیر و معدن الشر .<sup>۳۷</sup> عدن فلان بالمکان یعدن و یعدن عدنا و عدونا: یعنی اقامت گزیدن و «عدنت البلد» یعنی شهر را وطن و محل اقامت قرار دادم . و مرکز هر چیز معدن آن است . و «جنات عدن» از این باب است . یعنی: باغ هایی که محل اقامت برای مکان ابدی هستند و باغ های «عدن» مرکز و وسط آنهاست . و در وسط و لابلاى درختان مکان هایی است که وقتی می خواهند در آن باغ و بوستان باشد در آنها آب جاری می کنند و پر از گیاه می شود . و «معدن» مکان هر چیز و اصل آن و ابتداء آن است مثل طلا و نقره و گوهر و اشیاء . می گویند فلانی معدن خیر و معدن شر است .

عدن ، «با اقامت» و «خلود» - جاوید - در معنی نظیر یکدیگرند و «معدن» نیز از همین باب است . عدن: اقامت طولانی .<sup>۳۸</sup>

**بررسی و داوری:** از این توضیحات راجع به «عدن» در می یابیم که چند چیز در معنای «عدن» باید در نظر داشته باشیم: ۱. اقامت و استقرار و ثبات در مکانی . ۲. اصل و بطن هر چیزی را معدن آن گویند . ۳. اقامت طولانی و جاوید .

پس «عدن» به اقامت ثابت و دائمی در مرکز مکانی - مثلاً جنت - به طور ابدی و جاودان گویند .

در ترجمه های ذکر شده ، ترجمه های «الف ، ب ، ج ، ه» همگی به بخشی از معنای «عدن» که مترادف معنای «خلد» است ، اشاره کرده اند و دو جنبه دیگر یعنی «استقرار» و «مرکز و اصل بودن» آن را از نظر دور داشته اند . در ترجمه «د» هم اصلاً ترجمه صورت نگرفته است .

## نتیجه

حاصل آنچه در این تحقیق آمده است این است که بسیاری از ترجمه‌های قرآن کریم به اندازه کافی گویا و رسا نیستند و این می‌تواند ناشی از توجه کمتر مترجمان به معانی لغوی باشد، زیرا درست در جایی که کلمه نیاز به ترجمه دارد اکثر مترجمان محترم کم لطفی کرده، یا به ترجمه نپرداخته‌اند و یا عیناً همان کلمه و یا معنای کلمه مترادف در عربی را بازگو کرده‌اند مثل واژه‌های «حنفاء، الاکرم: کمترین، عدن: جاودان یعنی مترادف با خلد و...» و یا این که گمان کرده‌اند معنای واژه در نظر عامه مردم - که به زبان عربی مسلط نیستند - بدهی است، مثل کلمه «احسن: نیکوترین»؛ اما باید توجه داشت که ترجمه قرآن کریم بیشتر به کار آن عده از مردم می‌آید که به اندازه کافی با زبان قرآن آشنا نیستند، پس باید این پل و راه ارتباط قرآن با غیر عرب زبانان به گونه‌ای باشد که کمال استفاده از آن برده شود.

۱. معجم مقایس اللغة / ۲۶۲.
۲. مفردات راغب / ۲۳۵.
۳. همان / ۶۹۳.
۴. معجم مقایس اللغة، ماده «قوم».
۵. مجمع البحرین، ۶ / ۱۴۶.
۶. مجمع البیان / ۶۱.
۷. مجمع البحرین، ۵ / ۳۹۶.
۸. مفردات راغب / ۴۱۳.
۹. معجم مقایس اللغة، ماده «سفل».
۱۰. همان، ماده «کرم».
۱۱. مفردات راغب / ۷۰۷.
۱۲. معجم مقایس اللغة، «خطیئة».
۱۳. مفردات راغب / ۲۸۶۷.
۱۴. لغات قرآن در تفسیر مجمع البیان / ۹۰.
۱۵. لسان العرب، ماده «روح».
۱۶. مجمع البحرین، ماده «روح».
۱۷. معجم مقایس اللغة، ماده «روح».
۱۸. مفردات راغب / ۳۶۹.
۱۹. لغات قرآن در تفسیر مجمع البیان / ۱۰۸.
۲۰. لسان العرب، ذیل ماده «امر».
۲۱. معجم مقایس اللغة / ۸۸.
۲۲. مفردات راغب / ۸۸.
۲۳. لغات قرآن در تفسیر مجمع البیان / ۲۳.
۲۴. مجمع البحرین، ذیل ماده «سلم».
۲۵. معجم مقایس اللغة / ۴۸۷.
۲۶. مفردات راغب / ۴۲۱.
۲۷. لغات قرآن در تفسیر مجمع البیان / ۱۲۰.
۲۸. معجم مقایس اللغة / ۸۶۹.
۲۹. مفردات راغب / ۶۹۱.
۳۰. لغات قرآن در تفسیر مجمع البیان / ۱۸۵.
۳۱. مفردات راغب / ۲۶۰.
۳۲. مجمع البیان / ۸۵.
۳۳. لسان العرب، ذیل واژه «عدن».
۳۴. مجمع البحرین، ۶ / ۲۸۱.
۳۵. معجم مقایس اللغة / ۷۴۵.
۳۶. مفردات راغب / ۵۵۳.
۳۷. لسان العرب، ۱۳ / ۲۷۹.
۳۸. مجمع البیان / ۱۵۳.